

قدرت بیان موسیقي

گفتیم که موحیقي، بخودی خود، «چیز»ی بیان نمی کند، مگر آنچه را که در خود دارد: یعنی «احساس موسیقي ای». (Sentiment msical). ولی هنگامی که موسیقي باوسائل بیان دیگری درهم می آمیزد، می تواند از راه وزن، روش و حالتی که با احساس خاصی مطابقت دارد، آن احساس را تلقین نماید.

این نکته نیز گفتنی است که موسیقي دانانی که در طی قرنهای گذشته بمسائل مربوط به قدرت بیان موسیقي توجه کرده اند و در این زمینه عقایدی اظهار داشته اند غالباً تعریف هائی پرداخته اند که، پس از يك تجزیة دقیق و «علمی»، قابل تردید می نماید. ولی با اینحال اینان نیز قدرت بیان موسیقي را، در اغلب موارد مشروط بشرایطی دانسته اند. می توان گفت که موسیقي دان مکتب رومانتيك آلمان، کمایش به « بیان احساس، بیشتر ارتقاشی » معتقد بوده اند؛ حال آنکه شعار آهنگسازان کلاسيك فرانسه را در این مورد تجسم احساس از راه نقاشی شیئی آن « می توان دانست.

از این ملاحظات کلی که بگذریم، جامعترین و پذیرفتنی ترین تعریفی

که در این باره می‌توان کرد اینست که موسیقی زبانیست - زبانی که هیجانان را بیدار می‌سازد و برمی‌انگیزد. ولی از آنجا که این هیجانان مبهم و «ناگفتنی» هستند، دنیائی از تصویر و اندیشه برمی‌انگیزند که در ذهن شنونده، از راه تداعی معانی، با آثار موسیقی درهم می‌آمیزد و بدانها نسبت داده می‌شود. تصاویر و تصوراتی که اشاره کردیم، البته محو و تیره و مبهم و فرارند و در مورد هر شخص متغیر، مگر موارد محدودی که از تقلید مادی ناشی می‌شود، از قبیل تقلید اصوات و اوزان طبیعت و غیره ...

شاید راست باشد که انسان اولیه از راه تقلید اصواتی که در پیرامون خود می‌شنید به «کشف» موسیقی توفیق یافته باشد، خاصه آنکه کودکان نوزاد نیز از همین راه به موسیقی دست می‌یابند. ولی پیداست که این امر دلیل بر آن نیست که تقلید مادی اصوات طبیعت، بخودی خود هدف موسیقی باشد... با اینهمه اهمیت قدرت «تقلید مادی» موسیقی در خورد اهمال نیست. مریدان موسیقی با اصطلاح «اکسپرسیو» - یعنی موسیقی ای که قصدش بیان حالت است - و بخصوص آهنگسازان آلمانی بعد از بتهوون، از موسیقی توصیفی - که از سنن هنری فرانسه بشمار می‌رود - روی بر تافته و آنرا اصلا نسبت به هنر موسیقی بیگانه شمرده‌اند زیرا در حقیقت نقاشی را وارد موسیقی می‌ساخت.

در این مورد توجه بدین نکته جایز است که بیان حالت («اکسپرسیو») در حقیقت نقاشی احساسات است، همانگونه که «تقلید مادی» نقاشی اشیاء می‌باشد. بنابراین شاید بتوان گفت که موسیقی «اکسپرسیو» هم، چون موسیقی توصیفی، عواملی را بموسیقی راه می‌دهد که بهر حال نسبت باصل و ذات موسیقی بیگانه است.

چنانکه گذشت، موسیقی می‌تواند فی‌المثل آواز برندگان و غرش رعد و برق را تقلید نماید، یا بصورت ناقصتری زمزمه جو بیاری را تلقین کند و همچنین وزن و ضرب خود را از ضربان قلب و عمل نفس کشیدن بعاریت بگیرد. ولی تقلید مادی اصوات، از قبیل آواز فاخته یا غرش توپ، در زبان موسیقی همان نقش را بازی می‌کند که کلمات «نام آوا» (Onomatopées) در زبان تکلمی. بدین معنی که هنگامی که ما از «شرشر» آب یا «چیک چیک» گنجشک

با « تيك تاك » ساعت و یا « غرش » رعد سخن می گوئیم درحقیقت از صداها و اصوات طبیعت تقلید می کنیم ؛ ولسی همانگونه که تسلسل مثنی کلمات « نام آوا » شعر نیست ، تقلید اصوات طبیعت نیز بتنهائی منسجر بموسیقی نمی تواند گشت .

با اینهمه بشهادت تاریخ موسیقی برخی از بزرگترین شاهکارهای موسیقی در قاموس اصوات طبیعت الهام بسته اند . بنابراین از آنچه گفتیم این نتیجه را می توان گرفت که نمی توان آهنگسازی را ملامت نمود - یا ستایش کرد - که فی المثل آواز فاخته یا سروصدای کوچه را همچون بهاء آفرینش اثر خود برگزیده است ؛ تنها چیزی که اهمیت دارد و بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که آهنگساز با آن آواز فاخته یا سروصدای کوچه چه کرده و از آنها چه ساخته است ... « رنوار » نقاش بزرگ فرانسوی در این مورد می گفت « مدل نقاشی فقط بکار برانگیختن و « مشتعل » ساختن من می آید... »

برای روشن ساختن مطلبی مناسب نیست مثالی از میان آثار مشهور موسیقی با اصطلاح توصیفی را ذکر کنیم . قطعه « مرغ » (La Poule) اثر « رامو » آهنگساز فرانسوی قرن هجدهم در زمانی نوشته شده است که معمولاً فرانسویان بر آن بودند که مهمترین وظیفه موسیقی نقاشی و داستانسراییست... در این اثر ، که برای کلاوسن نوشته شده است ، تقلید قدقد مرغ باچنان وضوح و صراحتی انجام پذیرفته است که در این مورد بهیچوجه نمی توان شك و تردید روا داشت . ولی از یک تجزیه فنی ساده این اثر بخوبی برمی آید که همین جمله « قدقد » جز عامل اصلی ساختمان و « کمپوزیسیون » موسیقی این اثر نیست بدین معنی که قصد « رامو » در این میان آن بوده است که از امکانات وزنی و « ملودیک » این صدا استفاده کند و بدانها شکل و فورمی ببخشد که از لحاظ منطق موسیقی کامل و خالص است ؛ بعبارت دیگر قدقد مرغ در این میان جز بهانه و مستمسکی برای پرداختن یک قطعه کلاوسن نبوده است . در موسیقی ، همچون نقاشی ، زیبایی اثر با زیبایی چیزی که توصیف می شود یا مجسم می گردد ، یکی نیست . زیبایی در هنر زائیده « مودل » و موضوع نیست بلکه حاصل سبک و شیوه و هنر هنرمند آفریننده است .

دنباله و پایان در شماره آینده